

همگرایی در خاورمیانه: چالش‌ها و راهکارها
سه‌سند شهبازی^۱ - حسین مسعود نیا^۲ - مهناز گودرزی^۳
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۳/۲ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۳/۲۹

چکیده:

ایجاد خاورمیانه‌ای عاری از جنگ و مخاصمه و مبتنی بر همکاری و همگرایی شاید آرزوی بسیاری از ساکنان این منطقه باشد. تحقق این امر در نگاه اول بسیار دور از ذهن و گاهی غیر ممکن به نظر می‌رسد اما مقایسه خاورمیانه با مناطقی که هم اکنون از درجه بالای همگرایی برخوردارند، ایجاد همگرایی را امکان‌پذیر نشان می‌دهد. اروپای متحدی که امروزه به هم‌گراترین منطقه جهان تبدیل شده است، خیزش خود به سمت همگرایی را پس از جنگ خانمان‌سوز جهانی دوم آغاز کرد. بنابراین تحقق همگرایی حتی در خاورمیانه، غیرممکن نیست. با انتخاب نظریه نوکارکردگرایی ارنست هاس به عنوان پایه تئوریک، چالش‌ها و فرصت‌های متعددی برای همگرایی در خاورمیانه به چشم می‌خورد. اما همان‌گونه که اروپا حرکت خود به سمت همگرایی را مدیون رهبری مشترک آلمان و فرانسه است، خاورمیانه دوقطبی شده نیز باید این دولت پیشرو را شناسایی کند. دولتی که فصل مشترک دو قطب اقتصادی و سیاسی در منطقه یعنی ایران و عربستان باشد. پس گام اول همگرایی، همگرایی اقتصادی با محوریت ترکیه (کشوری که برای هر دو جناح خاورمیانه فعلی مقبول است) می‌باشد که طبق نظریه نو-کارکردگرایی هاس، با سرریز آن، همگرایی فرهنگی و علمی با محوریت ایران و ترکیه و همگرایی سیاسی با محوریت ایران، ترکیه و عربستان سعودی نیز حاصل خواهد شد. روش تحقیق در پژوهش حاضر توصیفی-تحلیلی همراه با بهره‌مندی از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی و اینترنتی است.

واژگان کلیدی: ایران، ترکیه، خاورمیانه، نوکارکردگرایی، همگرایی

^۱ - دانشجوی دکتری، روابط بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران
shahbazisahand@yahoo.com

^۲ - دانشیار و عضو هیئت علمی، گروه علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)
h.masoudnia@ase.ui.ac.ir

^۳ - استادیار و عضو هیئت علمی، گروه روابط بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران
m_goodarzi@khuif.ac.ir

۱- مقدمه

همگرایی^۱ به عنوان یکی از مهمترین مسائل روابط بین‌الملل به طور اعم و مطالعات منطقه‌ای به طور اخص محسوب می‌شود. می‌توان گفت تقریباً در تمام مناطق جهان حرکت به سمت همگرایی وجود دارد. حتی در مناطقی که امکان نزدیک شدن به همگرایی سیاسی وجود نداشته باشد، همگرایی اقتصادی در دستور کار قرار می‌گیرد. دامنه مطالعات همگرایی را می‌توان از کارکردگرایی^۲ دیوید میتزانی^۳ تا نوکارکردگرایی^۴ ارنست هاس^۵ و از مطالعات کارل دویچ^۶ تا تقریرات جوزف نای^۷ جستجو کرد.

اساساً دو نظریه درباره همگرایی یا یکپارچگی سیاسی می‌توان ارائه نمود. اول، نظام‌های سیاسی به خاطر وجود ارزش‌هایی مشترک و فراگیر در میان اعضای خود و به خاطر وجود توافقی عمومی درباره چارچوب نظام مربوطه است که به انسجام و همبستگی دست یافته و آن را حفظ می‌کنند. دوم، به عنوان یک نظریه جایگزین، چنین استدلال شده است که نظام - های سیاسی به خاطر کاربرد یا تهدید به کاربرد زور است که به انسجام دست یافته یا آن را حفظ می‌کنند.

منافعی که از ایجاد همگرایی و تشکیل جوامع امن نصیب دولت‌های منطقه می‌شود، باعث رغبت هرچه بیشتر آنها برای حرکت به این سو است. کاهش درگیری‌ها، افزایش رونق اقتصادی و بالا رفتن قدرت چانه زنی در مسائل بین‌المللی از منافع عینی این روند است. حرکت به سمت ایجاد این روند در مناطق مختلف بسته به شرایط و عوامل خاص آن منطقه متفاوت است. در منطقه‌ای مانند اروپا روند همگرایی به صورت چندجانبه وجود دارد. اشتراکات تاریخی و فرهنگی از یک سو و تشابهات اجتماعی و سیاسی از سوی دیگر این روند را تسریع بخشیده است. موفقیت برنامه‌های اقتصادی دول محوری این منطقه یعنی آلمان و فرانسه، دیگر دولت‌ها را ترغیب کرد تا پیرو برنامه‌های مشترک اقتصادی گردند و به سمت همگرایی اقتصادی نیز حرکت کنند. اما در منطقه‌ای مانند جنوب آسیا روند همگرایی به صورت یکجانبه و بسیار کند وجود دارد. دوگانگی

۱. Integration

۲. Functionalism

۳. David Mitrany

۴. Neo functionalism

۵. Ernst Bernard Haas

۶. Karl Deutsch

۷. Joseph Nye

و چندگانگی فرهنگی و مذهبی بین دولت‌های این منطقه یک اصل اساسی در ایجاد واگرایی است. از طرفی دیگر نابسامانی اقتصادی در اکثریت این دولت‌ها موجب گردیده برنامه مشخصی برای همگرایی اقتصادی نیز وجود نداشته باشد. با این وجود در این منطقه نیز حرکت به سمت همگرایی هرچند به کندی، مشاهده می‌شود.

خاورمیانه نیز از این روند مستثنی نیست. شاید در نگاه اول به نظر رسد خاورمیانه دورترین منطقه برای رسیدن به همگرایی است چرا که اختلافات سیاسی موجود بین ایران، عربستان و ترکیه به عنوان سه ستون اصلی منطقه باعث واگرایی خواهد بود. این اختلافات به حدی است که بحران‌های سوریه و یمن تبدیل به جنگ نیابتی بین این دولت‌ها شده است. اما نباید فراموش کرد که اروپا از جنگ جهانی دوم و تقابل نظامی مستقیم و بسیار خانمان سوزتر از بحران‌های خاورمیانه به سمت همگرایی حرکت کرد و به همگراترین منطقه جهان تبدیل شد. بنابراین حرکت به سمت همگرایی در خاورمیانه غیرممکن نیست. واضح است که گام اول در ایجاد همگرایی، همسویی دولت‌های تاثیرگذار منطقه خواهد بود. ایران، عربستان و ترکیه به عنوان ستون‌های اصلی خاورمیانه نقش اساسی را در روند همگرایی خواهند داشت. روابط ایران و ترکیه به عنوان دو دولت غیرعرب منطقه و بهبود این رابطه کمک شایانی در حرکت به سوی همگرایی خواهد داشت. تمامی دولت‌های کنونی خاورمیانه در حافظه تاریخی خود حضور و تسلط ایران یا دولت عثمانی را به یاد می‌آورند. این پیشینه تاریخی یک عامل بسیار موثر در ایجاد همگرایی در خاورمیانه به نظر می‌رسد. منافع امنیتی حاصل از همگرایی نیز می‌تواند عامل مهم دیگری در این فرایند باشد. تهدید بالفعل داعش و سایر گروه‌های تروریستی و افراطی در منطقه، تقریباً دشمن مشترک (حداقل در کوتاه مدت) برای دولت‌های خاورمیانه خواهد بود. منافع اقتصادی همگرایی نیز مطمئناً انگیزه دیگری برای رغبت دولت‌های خاورمیانه برای حرکت به سمت همگرایی محسوب خواهد شد.

هدف از انجام این پژوهش، بررسی امکان همگرایی در خاورمیانه براساس تئوری نوکارکرد-گرایی ارنست هاس خواهد بود. بطور کلی با تعمیم تئوری نوکارکردگرایی به منطقه خاورمیانه (که اصالتاً این نظریه به بررسی وحدت اروپا پرداخته است)، می‌توان به نتایج مورد نیاز این پژوهش دست یافت.

سوال محوری این تحقیق به شرح زیر است:

چالش‌های فراوری همگرایی در خاورمیانه چیست و چه راهکارهایی برای رسیدن به همگرایی؟

فرض اصلی این تحقیق به شرح زیر است:

رقابت‌های منطقه‌ای، اختلافات ایدئولوژیک، مداخلات خارجی، و تفاوت ماهیت رژیم‌های سیاسی از نظر توسعه‌یافتگی سیاسی مهمترین موانع همگرایی در خاورمیانه هستند. روش تحقیق در پژوهش حاضر توصیفی-تحلیلی همراه با بهره‌مندی از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی و اینترنتی است.

۲- چارچوب نظری

امروزه همگرایی در کلیه جنبه‌های روابط بین‌الملل حضور محسوس دارد. تقریباً در نیمی از تئوری‌های روابط بین‌الملل وجود اراده برای ایجاد اتحاد و همکاری (البته با انگیزه‌های متفاوت) به چشم می‌خورد. همگرایی برای جلوگیری و مهار جنگ، پیشرفت صنعتی و ضرورت استفاده از مزایای آن، و پیشبرد اهداف انسانی همواره بخشی از نظریه‌های روابط بین‌الملل بوده است. متفکران بسیار زودتر از سیاستمداران به ضرورت چندجانبه‌گرایی و همفکری میان حاکمیت‌ها در قالب نظام‌های چندجانبه پی بردند. در این میان متفکران متعددی در اروپا پیش از تحول مفهوم دولت-ملت طی قرن‌های سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم میلادی، بر ضرورت دستیابی به هماهنگی چندجانبه میان حاکمیت‌های مختلف اروپایی آن دوران به منظور پیشبرد اهدافی همچون اهداف مذهبی و یا اعتقادی تاکید کردند. از جمله معروف‌ترین متفکران حاضر در این عرصه می‌توان به پیر دوبوا^۱، جرج پودبراد^۲، ماکسی میلیان دو بتون^۳ و دوک دو سولی^۴ اشاره کرد. متعاقب آنها نیز متفکران معروفی همچون ژان ژاک روسو^۵، جرمی بنتام^۶ و امانوئل امانوئل کانت^۷ و دیگران با طرح دیدگاه قرارداد اجتماعی به ضرورت همکاری‌های چندجانبه جهت پیشگیری از جنگ و تخاصم پرداختند. (ظریف و سجادیپور، ۱۳۸۷: ۱۰۰) اما پس از قرارداد وستفالی این تفکرات جنبه عملی‌تر بیشتری یافت. ظهور نظریه‌های مدون در روابط بین‌الملل باعث شد تا راهکارهای مشخصی برای این حرکت مشخص گردد.

طبق تعریف ارنست هاس^۸، «همگرایی فرایندی است که طی آن بازیگران سیاسی چندین

^۱ .Pierre Dubois

^۲ .George Podebrad

^۳ .Maximilien de Bethune

^۴ .Duc de Sully

^۵ .Jean-Jacques Rousseau

^۶ .Jeremy Bentham

^۷ .Immanuel Kant

^۸ .Ernst Haas

واحد ملی مجزا ترغیب می‌شوند تا وفاداری‌ها، فعالیت‌های سیاسی و انتظارات خود را به سوی مرکز جدیدی معطوف سازند که نهادهای این مرکز یا از صلاحیتی برخوردارند که دولت‌های ملی موجود را تحت پوشش خود می‌گیرد و یا چنین صلاحیتی را می‌طلبند». به گفته چارلز پنتلند^۱، «همگرایی سیاسی بین‌المللی غالباً با طفره رفتن از حاکمیت دولت‌های ملی نوین، کاهش این حاکمیت، یا منسوخ نمودن آن یکسان گرفته می‌شود». دونالد پوچالا^۲ همگرایی را چنین تعریف می‌کند: «یک رشته فرایندها که باعث ایجاد و تداوم یک نظام هماهنگی در سطح بین‌المللی گردند یعنی نوعی نظام بین‌المللی که در آن بازیگران همواره هماهنگ ساختن منافع خود، مصالحه در مورد اختلافات خود، و تحصیل عواید متقابل از قبل تعاملات خود را میسر می‌یابند». کارل دویچ^۳ همگرایی سیاسی را فرایندی می‌داند که ممکن است به وضعیتی وضعیتی منتهی شود که در آن گروهی از انسان‌ها در یک قلمرو ارضی به احساس وجود نوعی جامعه، نهادها، و رویه‌ها دست یافته‌اند و این احساس چنان قوی است که با اطمینان می‌توان پیش‌بینی نمود که برای مدتی طولانی تحولاتی که بین این افراد رخ خواهد داد، مسالمت‌آمیز خواهد بود». در تحلیل دیگری، فیلیپ جاکوب^۴ اظهار نموده است که همگرایی سیاسی کلاً به وجود رابطه جمعی میان مردم یک واحد سیاسی اشاره داشته است. به عبارت دیگر، آنچه این مردم را دورهم نگاه می‌دارد، پیوندهای متقابلی است که به آنها نوعی احساس هویت و خودآگاهی می‌بخشند». یوهان دووری^۵ معتقد است که همگرایی را می‌توان چنین تعریف نمود: «فرایند تشکیل و توسعه نهادهایی که به‌وسیله آنها ارزش‌های معینی به‌طور آمرانه به گروه معینی از بازیگران یا واحدهای سیاسی اختصاص می‌یابند». به نظر جیمز کاپوراسو^۶ و آلن پلوفسکی^۷، همگرایی یعنی تکوین ساختارها و کارکردهای جدیدی در سطح نظام جدیدی که به لحاظ جغرافیایی یا کارکردی وسیع‌تر از نظام قبلی است. شاید جامع‌ترین و مختصرترین تعریف از همگرایی را لیون لیندبرگ^۸ ارائه داده است. وی همگرایی را چنین تعریف می‌کند: «همگرایی فرایندی است که طی آن کشورها از هدایت مستقل سیاست

^۱. Charles Pentland

^۲. Donald J. Puchala

^۳. Karl W. Deutsch

^۴. Philip E. Jacob

^۵. Johan K. De Vree

^۶. James A. Caporaso

^۷. Alan L. pelowski

^۸. Leon N. Lindberg

خارجی و سیاست‌های داخلی عمده خود چشم‌پوشی کرده و در عوض می‌کوشند تا با اتخاذ تصمیماتی مشترک یا تفویض فرایند تصمیم‌گیری به یک نهاد مرکزی جدید دست بزنند». (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۸: ۶۶۹-۶۶۷) با مرور این تعاریف متوجه می‌شویم که اکثریت تعاریف بر مبنای گذر از وفاداری از جانب یک مرکز به جانب مرکز دیگر است. با توجه به اینکه چارچوب نظریمان در این پژوهش، نظریه ارنست هاس می‌باشد، دیدگاه وی را بیشتر توضیح می‌دهیم.

۳- تئوری نوکارکردگرایی ارنست هاس

طرفداران مبانی مکتب کارکردگرایی برای رفع مشکلات کارکردگرایی سنتی، نگرش‌هایی را با تعدیل ارتباط میان موضوعات فنی و سیاسی و نقش دیپلمات‌ها و دولت‌ها در همکاری‌های چندجانبه مطرح کردند که به نوکارکردگرایی شهرت یافت. معروف‌ترین نظریه‌پرداز این تئوری متفکر آمریکایی ارنست هاس است. ارنست هاس تحت تاثیر دیدگاه عملگرایانه^۱ ژان مونه^۲ در مورد همگرایی اروپا، به انتقاد از کارکردگرایی پرداخت (Fye&Senghor, 2015.102) (2015.102) نوکارکردگرایان برخلاف اسلاف خود معتقد به ارائه دیدگاه‌های صرفاً توصیفی و نه توصیه‌ای بودند و لذا با پدید آمدن برخی مشکلات در همگرایی اروپایی طی دهه ۶۰، هاس منسوخ شدن کارکردگرایی را مطرح کرد. هر چند که تحولات بعدی در اتحادیه اروپا پیش‌بینی فوق‌القدری زودهنگام جلوه می‌دهد. نوکارکردگرایان معتقدند که همکاری میان تکنوکرات‌ها و متخصصان در نظام اروپایی با توجه به برخورداری این نظام از سه ویژگی اقتصاد باز صنعتی، جوامع چندصدایی و نظام‌های سیاسی دموکراتیک امکان‌پذیر می‌گردد. اما این گروه اعتقادی به حذف دولت‌ها و موضوعات اختلاف‌برانگیز در همکاری‌های چندجانبه ندارند. بلکه گسترش همکاری در حوزه‌های کمتر اختلاف‌برانگیز را زمینه‌ساز ایجاد فرهنگ همکاری در حوزه‌های اختلاف‌برانگیزتر می‌دانند. به طور کلی نوکارکردگرایان معتقدند که همکاری میان کشورهای اروپایی در زمینه‌های تخصصی تبعات و پیامدهای خاصی را به همراه دارد که از جمله آنها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- ایجاد وابستگی متقابل در زمینه‌های فنی از جمله تبعات این همکاری‌هاست. در این خصوص نوکارکردگرایان تفاوت اساسی با دیدگاه میترانی و به طور کلی دیدگاه کارکردگرایی

^۱. pragmatic

^۲. Jean Monnet

ندارند.

۲- نوکارکردگرایان بر این اعتقادند که همکاری‌های فوق دارای آثار جانبی سیاسی نیز خواهد بود.

۳- سومین محوری که نوکارکردگرایان به عنوان نتیجه همکاری‌های فنی بدان استناد می‌نمایند، ایجاد سازوکارهای همکاری است که نقش فرادولتی یافته و همکاری را نهادینه می‌کند. (ظریف و سجادپور، ۱۳۸۷: ۱۱۵-۱۱۴)

به گفته ارنست هاس، با تغییر و تحول باورها و آرزوهای گروه‌ها در اثر قرار گرفتن در چارچوب‌های نهادی فراملی، باید منتظر امتزاج ارزش‌ها و دکتترین‌ها و در نتیجه اتحاد گروه‌ها در دو سوی مرزهای قبلی باشیم. (بلامی، ۱۳۸۶: ۱۳۰) برخلاف نگرش تطبیقی‌تر دویچ، هاس با چارچوب نظری مبسوطی به تجزیه و تحلیل موارد خاص می‌پردازد. هاس در کتاب خود پیرامون «جامعه زغال و فولاد اروپا»^۱ تصریح می‌کند که اتخاذ تصمیم همراهی یا مخالفت کردن با همگرایی به این امر بستگی دارد که گروه‌های عمده تشکیل دهنده واحد معطوف به هم‌گرایی، چشم‌انداز همگرایی را ثمربخش می‌بینند یا زیانبار. یعنی به‌جای تکیه بر نوعی طرح همگرایی که وجود انگیزه‌های «نوع‌دوستانه»^۲ را ضروری می‌داند، آنچه معقول‌تر به نظر می‌رسد، توجه به منافع و ارزش‌هایی است که بسیار پیچیده‌تر از آنند که بتوان آنها را با اصطلاحات ساده‌ای چون «آرزوی صلح فرانسه و آلمان» یا «آرزوی تشکیل اروپای متحد» توصیف نمود. هاس بر این فرض است که آنچه همگرایی را پیش می‌برد، فعالیت نخبگان مربوطه در بخش‌های دولتی و خصوصی است، نخبگانی که اساساً به خاطر دلایل عمل‌گرایانه^۳ و نه نوع‌دوستانه به حمایت از همگرایی می‌پردازند. نخبگانی که تصور می‌کنند با فعالیت در سازمانی فراملی^۴ به منافع دست می‌یابند، احتمالاً می‌کوشند تا نخبگان همفکر خود را در سطح بین‌المللی بیابند. هاس سعی می‌کند تا نظریه کارکردگرایانه همگرایی را تنقیح کند. هاس با این انتقاد از میترانی که وی به اندازه کافی به عنصر قدرت توجه نکرده است، تصریح می‌کند که قدرت را از رفاه نمی‌توان جدا کرد. به علاوه، در اثر فرایند فراگیری و اقتباس^۵، فعالیت‌های دولتی

^۱ .the European Coal and Steel Community

^۲ .altruistic

^۳ .pragmatic

^۴ .supranational

^۵ .learning process

معطوف به قدرت می‌توانند به کنش‌های معطوف به رفاه تبدیل شوند. وقتی که بازیگران دریافتند که منافع آنها هنگامی به بهترین نحو تامین می‌شود که به یک سازمان بزرگ‌تر سر بسپارند، آنگاه فرایند فراگیری و اقتباس به همگرایی کمک خواهد کرد. بدین ترتیب منافع و رفاه، تعبیر دیگری می‌یابند. هاس عاقبت امر را چنین می‌بیند: «درس‌هایی که از همگرایی در یک بخش کارکردی فراگرفته می‌شوند، در بخش‌های دیگر نیز بکار گرفته شده، و بدینسان نهایتاً سیاست بین‌الملل را دگرگون می‌سازند». (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۸: ۶۷۵-۶۷۴)

به اعتقاد هاس کنشگران سیاسی در فضاهای ملی متعدد و متمایز متقاعد می‌شوند که وفا-داری‌ها، انتظارات، و فعالیت‌های سیاسی خود را به سمت مرکز جدید و بزرگ‌تری سوق دهند که نهادهای آن از صلاحیت قانونی بر دولت‌های قبلی برخوردارند یا خواهان چنین صلاحیتی‌اند. هاس برخلاف میترانی اقتصاد و سیاست را کاملاً جدا از هم در نظر نمی‌گیرد و به اهمیت سیاسی مسائل اقتصادی اذعان دارد. (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۶۲) طبق یکی از گزاره‌های کارکرد-گرایی، حصول به نوعی جهت‌گیری معطوف به رفاه هنگامی آسان‌تر خواهد بود که کار همگرایی بین‌المللی را به گروه‌های تخصصی یا فنی بسپاریم. هاس گزاره مذکور کارکردگرایی را چنین تغییر می‌دهد: «همگرایی بین‌المللی با تکیه بر رفاه و به وسیله اقدامات دقیق و ماهرانه متخصصین آگاه به عواقب سیاسی وظایف خود و نماینده گروه‌های اجتماعی متجانس و متقارن (اعم از دولتی و خصوصی) سریع‌تر به پیش می‌رود». (همان)

شاید نظریه ارنست هاس که بیشتر در مورد اتحاد اروپا به کار برده می‌شود، در ابتدا یک تئوری ساده به نظر آید که از مفاهیمی مثل سرریزی و تعمیم آن به مسائل دیگر نظیر اجماع نخبگان فنی تشکیل شده است ولی همین مفاهیم دارای ابعاد مختلفی است. (Coman&Morin, 2016.97) یکی از مفاهیم مهم مورد استفاده هاس مفهوم «سرریزی»^۱ است یعنی همان چیزی که میترانی آن را اصل انشعاب خوانده بود. فرض بر این است که ابعاد مختلف حیات اقتصادی در جهان صنعتی پیشرفته به هم وابسته‌اند. در نتیجه، هر اقدامی برای همگرایی در یک بخش وضعیتی را ایجاد می‌کند که مستلزم همکاری در بخش‌های دیگر می‌شود و هم-گرایی از بخشی به بخش دیگر «سرریز» می‌کند و این روند ادامه می‌یابد. این روند را هاس «همگرایی بخشی»^۲ می‌نامد. مثلاً اگر در حوزه زغال و فولاد اقداماتی برای همکاری و

^۱. spill-over

^۲. sector integration

همگرایی صورت می‌گیرد، به تدریج به بخش‌های دیگر مثل صنایع خودروسازی و ... هم بسط پیدا می‌کند. در حوزه سیاسی نیز چنین سرریزی‌ای دیده می‌شود. البته این سرریزی خود به خود صورت نمی‌گیرد. گاهی نیز عملاً نیل به سیاست‌های مشترک بسیار دشوار می‌شود و در چنین شرایطی این نهادهای فوق‌ملی‌اند که می‌توانند نقش میانجی را ایفا کنند و با تشویق طرفین به دادن امتیاز به یکدیگر در حوزه‌های مختلف به همگرایی کمک کنند. (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۶۳-۶۲)

تجربه همگرایی اروپای غربی پس از سال ۱۹۵۷ هاس را به سوی این نتیجه‌گیری سوق داد که منافع مبتنی بر ملاحظات عمل‌گرایانه مثل انتظار تحصیل عواید اقتصادی، ماهیتی بی‌دوام و زودگذر دارند، زیرا به وسیله تعهدات عمیق ایدئولوژیک یا فلسفی تقویت نمی‌گردند. بنابراین، فرایند سیاسی که از منافع عملی نشأت گیرد، ناگزیر فرایندی بی‌بنیاد، شکننده و قابل برگشت می‌باشد. اگر برآوردن انتظارات عمل‌گرایانه به وسیله پیشرفتی معتدل به سوی همگرایی میسر باشد، در این صورت دیگر از برداشتن گام‌هایی اساسی به سوی همگرایی حمایت نخواهد شد. هاس می‌پذیرد که در اینجا یکی از نارسایی‌های مهم انتظارات معطوف به منافع عملی نهفته است. در مقابل، هاس مفهوم «پیوند منقطع حوزه‌های موضوعی^۱» را مطرح کرده است، یعنی «وقتی که اهداف قدیمی زیر سوال رفته، اهداف جدیدی خودنمایی کرده، و عقلانیتی که قبلاً پذیرفته شده بود، دیگر مشروعیت خود را برای کنش‌های آتی از دست می‌دهد». پس اهداف جدید، عقلانیت جدیدی را ایجاد می‌کند و این عقلانیت جدید، روند همگرایی را ادامه می‌بخشد. (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۸: ۶۷۹-۶۷۸)

۴- دولت‌های خاورمیانه

خاورمیانه واژه‌ای است که اروپاییان به این منطقه با توجه به موقعیت جغرافیایی خودشان اطلاق کرده‌اند. برخی افراد از واژه خاورمیانه به دلیل اروپامحوری بودن آن انتقاد می‌کنند. این منطقه تنها از دید اروپای غربی، در مشرق واقع شده در حالیکه همین منطقه برای یک هندی، منطقه‌ای غربی و برای یک روسی، در جنوب واقع شده است.

واژه «میانه» نیز به دلیل برداشت‌های مختلف باعث سردرگمی‌هایی شده است. قبل از جنگ جهانی اول اصطلاح خاور نزدیک در انگلیسی به مناطق بالکان و امپراتوری عثمانی اطلاق می‌شد

^۱.fragmented issue linkage

در حالیکه اصطلاح خاورمیانه شامل سرزمین‌های ایران، افغانستان، آسیای مرکزی، ترکستان و قفقاز بود. همچنین اصطلاح خاور دور به کشورهای شرق آسیا نظیر چین، ژاپن، دو کره، تایوان و غیره اطلاق می‌شد.

با از بین رفتن امپراتوری عثمانی، دیگر اصطلاح خاور نزدیک کاربرد زیادی نداشت و این در حالی بود که اصطلاح خاورمیانه به کشورهای تازه بنیاد جهان اسلام اطلاق شد. با این حال استفاده از اصطلاح خاور نزدیک توسط برخی رشته‌های دانشگاهی نظیر باستان‌شناسی و تاریخ کهن زنده شد. اصطلاح خاورمیانه آنگاه رواج یافت که بخش‌های انگلیسی و فرانسوی زبان از آن استفاده کردند. در زبان فارسی نیز در دهه‌های گذشته همین اصطلاح اروپا محور را بی‌چون و چرا و بدون در نظر گرفتن دیدگاه خود در این باره که اصطلاح «جنوب غربی آسیا» که با معنا و از نظر جغرافیایی درست است برای این منطقه مناسب است. اما ایران و سایر کشورهای جهان بدون هیچ دلیل موجهی اصطلاح خاورمیانه را به طور مستقیم از فرانسوی و انگلیسی کپی کردند. ما نیز بر اساس همین روال غلط، از واژه خاورمیانه استفاده می‌کنیم.

مهمترین منظره‌ای که در نگاه اول از خاورمیانه به چشم می‌خورد، جنگ، درگیری‌های قومی و مذهبی، مساله اقلیت‌ها، مناقشات گره‌خورده حل‌نشده، حضور نیروهای خارجی و نیروهای تکفیری است. شاید دورترین هدفی که برای منطقه می‌توان متصور بود نیز، همگرایی است. اگر هدفمان را بر همگرایی قرار دهیم، گام اول بررسی وضعیت فعلی دولت‌های منطقه است. البته باید خاطر نشان ساخت که در برخی متون خاورمیانه و شمال آفریقا به شکل مشترک و همسان بررسی می‌شوند. اصطلاح «منا^۱» در اکثر آثار نویسندگان غربی به چشم می‌خورد. باید توجه داشت که خاورمیانه بیشتر یک اصطلاح فرهنگی است تا یک اصطلاح سیاسی. اما مقصود از خاورمیانه مورد بررسی در این پژوهش فقط مفهوم سیاسی رایج آن می‌باشد. ایران، ترکیه، عراق، سوریه، اردن، لبنان، اسرائیل، فلسطین، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، کویت، قطر، بحرین، عمان، یمن و مصر شانزده کشور تشکیل دهنده خاورمیانه محسوب می‌شوند. در این میان دولت اسرائیل، در میان اکثریت دولت‌های منطقه، دولتی نامشروع تلقی شده و به رسمیت شناخته نمی‌شود. تنها ترکیه، اردن، مصر و دولت مستقر در فلسطین (کرانه باختری رود اردن)، اسرائیل را به رسمیت می‌شناسند. بنابراین و با توجه به اینکه به رسمیت شناخته شدن اسرائیل تا حل شدن موضوع سرزمین‌های اشغالی، غیرممکن

¹. Middle East and North Africa (MENA)

به نظر می‌رسد، از بررسی این دولت در این پژوهش خودداری به عمل خواهد آمد. به عبارت دیگر همگرایی‌ای که برای خاورمیانه متصور هستیم، اسرائیل را خارج از خود می‌داند و شاید همگرایی دولت‌های منطقه مهم‌ترین کمک را به حل بحران فلسطین به عمل آورد.

۵- فرصت‌ها و چالش‌های موجود در خاورمیانه براساس تئوری نوکارکردگرایی هاس

نوکارکردگرایی با توجیه ارتباط بین قدرت و همکاری و همچنین مشخص نمودن این نکته که این روش رسیدن به همگرایی مبتنی بر منافع است، و پرهیز از آرمان‌گرایی، تئوری مناسب و منطقی‌ای می‌باشد. بنابراین تئوری نوکارکردگرایی هاس مبنای تحلیل نظری در این پژوهش خواهد بود. ایراد اساسی نوکارکردگرایی هاس را، اروپا محور بودن آن می‌دانند. ولی با کمی تعدیل می‌توان این نظریه را به خاورمیانه نیز تعمیم داد. البته مشخص است که اهداف قابل حصول از طریق همگرایی در خاورمیانه (حداقل در کوتاه مدت و میان مدت) کمتر از کشورهای اروپایی خواهد بود، ولی اگر بحث از غیرممکن بودن همگرایی در خاورمیانه باشد، باید گفت که اروپا بعد از جنگ جهانی خانمان‌سوز و ویرانی و کینه شدید به‌جا مانده از آن به سمت همگرایی حرکت کرد و این در شرایطی است که خاورمیانه در وضعیت بهتری نسبت به اروپای آن مقطع قرار دارد.

حال به بررسی چالش‌ها و فرصت‌های موجود بین دولت‌های منطقه در مسیر همگرایی می‌پردازیم.

۶- چالش‌های موجود بین دولت‌های خاورمیانه در مسیر همگرایی

تفاوت‌های فراوانی میان دولت‌های خاورمیانه وجود دارد. اما بطور کلی می‌توان چالش‌های عمده موجود در مسیر همگرایی دولت‌های خاورمیانه را در هشت بخش بررسی نمود:

۶-۱- تفاوت‌های نژادی، زبانی و اجتماعی: از نظر نژادی ۱۴ کشور مورد بررسی در خاورمیانه به جز ایران و ترکیه و همچنین اقلیم کردستان عراق، اکثریت مردم بقیه کشورها عرب هستند. البته با توجه به اینکه ایران و ترکیه در کنار عربستان سعودی و مصر قدرت‌های اصلی خاورمیانه محسوب می‌شوند، عدم عرب بودن ایران و ترکیه یک مساله مهم و چالش‌زا به حساب می‌آید. از نظر زبانی نیز تقریباً همین مورد برقرار است. اکثریت مردم کشورهای منطقه به زبان عربی صحبت می‌کنند و زبان‌های ترکی، فارسی و کردی نیز جمعیت زیادی را شامل می‌شوند.

از نظر مسائل اجتماعی کشورهای عرب خاورمیانه در اغلب موارد تقریباً مشابه هستند. غیربومی بودن نیروی کار در نیمی از آنها، نامتجانس بودن و شکاف طبقاتی اجتماعی، شکاف مذهبی، تجددگرایی و فقدان سیستم سیاسی باز و وجود بحران‌هایی نظیر بحران هویت، بحران مشارکت و توزیع، وضعیت اجتماعی آنها را شبیه به هم ساخته است. به‌گونه‌ای که این عوامل سبب بی‌ثباتی در منطقه و تهدید حکومت‌های آن به شمار می‌رود. این امر سبب شده تمام توجه دولت‌های عرب منطقه به مسائل داخلی جلب شود و مانعی دیگر بر سر راه همگرایی در منطقه ایجاد شود. به عبارت دیگر در این کشورها ماشین دولت به هر حال به راه افتاده لیکن دولت به شکل دولت مدرن هنوز تکامل نیافته است. همین امر موجب می‌شود تا منافع ملی مبهم مانده و حفظ وضعیت موجود، اصل اول حکومت باشد. در این شرایط دولت اقتدارگرا به دنبال همگرایی و افزایش کارآمدی خود نیست. (نصوحیان، ۱۳۸۶: ۱۵۰-۱۴۹) البته در این مورد ایران و ترکیه با دولت‌های منطقه تفاوت اساسی دارند و چند گام از آنها جلوتر محسوب می‌شوند. نمونه بارز آن تلاش ترکیه برای ورود به اتحادیه اروپا و تلاش ایران برای رونق گرفتن دوباره سازمان آکو و همچنین حضور فعال در سازمان شانگهای است.

۶-۲- اختلافات مذهبی، ایدئولوژیک و گفتمانی: با وجود اینکه اکثریت ساکنان خاورمیانه را مسلمانان تشکیل می‌دهند ولی جهان اسلام خود به لحاظ مذهبی، به دو گروه عمده سنی و شیعه تقسیم شده است که قسمت اعظم مسلمانان اهل تسنن هستند. ریشه اختلافات مذهبی در بین کشورهای اسلامی به صدر اسلام برمی‌گردد و همین امر موجب تدوین متون مذهبی و تاریخی فراوانی جهت اقامه اختلاف شده است. شیعیان با حدود ۱۰ تا ۱۲ درصد کل جمعیت مسلمانان جهان در خاورمیانه در کشورهای ایران، عراق، لبنان، یمن و بحرین پراکنده‌اند. در کشورهای کویت، ترکیه و سوریه نیز گروه‌های بزرگی از شیعیان وجود دارند. (احمدی‌پور و دیگران، ۱۳۸۹: ۹۵) این تعارضات مذهبی یکی از دلایل واگرایی کشورهای خاورمیانه است.

خاورمیانه در طول ۶۰ سال گذشته صحنه کشاکش مداوم نیروهای ایدئولوژیک و عمل‌گرا بوده است. منش ایدئولوژیک نه تنها در نزد نخبگان حکومتی، بلکه در نزد نخبگان غیرحکومتی منطقه نیز به وفور یافت می‌شود. رهبرانی نظیر جمال عبدالناصر و حافظ اسد نماینده عملی نیروهای ایدئولوژیک بودند و افرادی نظیر صدام حسین و ملک حسین از رفتارهای پراگماتیستی پیروی می‌کردند. رهبران حوزه خلیج‌فارس نیز، ایدئولوژی و عمل را در خدمت ساختار قدرت

سنتی خویش قرار داده‌اند. در سطوح غیررسمی نیز منطقه دچار اغتشاش فکری و عملی فراوانی است. در یک سو، افکار اندیشمندانی مانند سیدقطب، شکل‌دهنده رفتار گروه‌های بسیاری از جمله جهاد اسلامی مصر می‌باشد. این گروه‌ها را می‌توان در طیف‌های متنوعی از بنیادگرایی تا رادیکالیسم مورد توجه قرار داد و از سوی دیگر می‌توان افراد و گروه‌هایی را یافت که بدون توجه به هویت گذشته خود، به راحتی جذب روندهای جدید و فرهنگ و تمدن غرب شدند. در اینجا نیز می‌توان از غرب‌گرایی تا غرب‌زدگی در میان گروه‌های مختلف سراغ گرفت. وجود چنین تعارضات عمیق مجال کمتری برای همکاری عملی باقی گذاشته است. برای رسیدن به سطحی از همکاری، وحدت نظر میان کشورها در حداقلی از اهداف، ابزارها و روش‌ها ضروری است. نخبگان فکری و ابزاری خاورمیانه در دایره وسیعی از هویت‌ها، از اسلام-گرایی تا ملی‌گرایی و از بومی‌گرایی تا غرب‌گرایی در نوسان بوده‌اند. در این میان پیروی تام از منافع درون‌گروهی و یا حتی شخصی توسط برخی از آنها، می‌توانست همواره هویت‌های یاد شده را مورد چالش قرار دهد. بلندپروازی‌های آرمان‌خواهانه و حاکمیت متضاد رفتارهای ایدئولوژیک و پراگماتیستی باعث شد تا نخبگان خاورمیانه کمتر به مقدمات و شرایط موجود طرح‌ها و آرمان‌های ارائه شده خویش بیندیشند. این ویژگی باعث شد تا آنها تصور کنند که می‌توانند ره صدساله را یک روزه بپیمایند. رهبران خاورمیانه در طراحی تعاملات خود در جهت همکاری معمولاً آخرین مرحله و نهایت آمال را در ابتدای مباحث مطرح می‌کنند. آنها معمولاً سعی نمی‌کنند از روند معمول سعی و خطا در پیشبرد رفتارهای همکاری‌جویانه پیروی نمایند. وجود جو احساسی و ابن‌الوقت بودن بسیاری از مسائل، باعث تقویت بی‌توجهی به فراهم نمودن مقدمات لازم در نزد رهبران سیاسی می‌شود. این ویژگی روندهای همکاری را در اولین مرحله با موانع جدی مواجه می‌سازد. (ولی‌پور، ۱۳۸۱: ۳۴۸-۳۴۷)

وجود برداشت‌های متفاوت از نحوه دخالت و حضور اسلام در سیاست نیز از تفاوت‌های ایدئولوژیک موجود در میان دولت‌های خاورمیانه است. از نقش پررنگ اسلام در سیاست دولت جمهوری اسلامی تا نقش نمادین آن در دولت‌های حاشیه خلیج فارس و جدایی کامل دین از سیاست در ترکیه کاملاً بیانگر این تفاوت است. به تعبیری تفاوت اسلام سیاسی با اسلام آمریکایی از جنبه‌های واضح گوناگونی در ایدئولوژی دولت‌های خاورمیانه نسبت به کارکرد اسلام در سیاست‌گذاری می‌باشد.

۳-۶- تفاوت‌های اقتصادی: از نظر اقتصادی، اولین نکته‌ای که به چشم می‌خورد، وضعیت

متفاوت اقتصادی دولت‌های این منطقه است. اقتصادهای ایران، ترکیه، عربستان سعودی و امارات متحده عربی، جزء اقتصادهای بزرگ به حساب می‌آیند. در این میان ترکیه و عربستان سعودی از اعضای گروه G20 و یعنی ۲۰ اقتصاد بزرگ دنیا محسوب می‌شوند. سایر اقتصاد-های منطقه جزء اقتصادهای متوسط هستند. لازم به ذکر است اقتصاد سوریه و یمن در حال فروپاشی کامل است. از لحاظ سرانه تولید ناخالص داخلی نیز تفاوت فاحشی بین دولت‌های منطقه وجود دارد. قطر یکی از بالاترین سرانه‌های جهان را دارد. امارات متحده عربی، عربستان سعودی، بحرین، عمان و کویت دارای سرانه بالا هستند. مابقی کشورهای منطقه به جز یمن سرانه متوسط دارند. یمن دارای سرانه پایین است. وضعیت سوریه نیز بسیار بحرانی است. از نظر رشد اقتصادی نیز اکثریت کشورهای منطقه به غیر از سوریه و یمن دارای رشد اقتصادی متوسطی هستند.

۴-۶- اختلافات ارضی و مرزی: منطقه خاورمیانه متعلق به امپراطوی عثمانی و ایران بود که به علت تعارض‌های دینی، زبانی و قومی، مدام در حال کشمکش و ستیز با یکدیگر بودند. ضعف و فروپاشی دو قدرت مذکور، انگلستان را میدان‌دار مدیریت این منطقه ساخت. بخشی از مشکلات موجود در منطقه خاورمیانه که از زمان شکل‌گیری آنها توسط انگلستان، تاکنون به صورت لاینحل باقی مانده است، اختلافات ارضی و مرزی بین دولت‌های خاورمیانه است. این اختلافات نقش برجسته‌ای را در شکل دهی روابط سیاسی، اقتصادی و امنیتی بین کشورهای منطقه خاورمیانه ایفا کرده و در طول تاریخ بارها سبب ایجاد تنش در میان دولت‌های منطقه شده است. این اختلافات به طور خلاصه عبارتند از: اختلاف ارضی امارات متحده عربی با عمان، اختلاف ارضی امارات متحده عربی با قطر، اختلاف ارضی عراق با کویت، اختلاف ارضی بحرین با قطر، اختلاف ارضی عربستان سعودی با کویت، اختلاف ارضی ترکیه با سوریه، اختلاف ارضی لبنان با اردن، اختلاف ارضی امارات متحده عربی با عمان، اختلاف ارضی ایران با عراق، اختلاف ارضی ایران با کویت، اختلاف ارضی امارات متحده عربی با عربستان سعودی، اختلاف ارضی بحرین با قطر، اختلاف ارضی عربستان سعودی با قطر، اختلاف ارضی عربستان سعودی با کویت، اختلاف ارضی عراق با کویت. می‌توان گفت اختلافات ارضی و مرزی این کشورها در واگرایی منطقه‌ای، بسیار مهم است و وجود این اختلافات، امکان همکاری مشترک و اجماع و توافق بر سر موضوعات منطقه را دشوار می‌سازد. اختلافات ارضی و مرزی این کشورها را گاهی تا ۵۰ مورد نیز گزارش می‌کنند. گرچه بعضی از این اختلافات تا حدودی برطرف شده، اما

بخشی از آنها به تازگی به وجود آمده است نظیر اختلافات ارضی و مرزی عراق با کویت. این مشکلات لاینحل روابطی خاکستری را در میان دو کشور ایجاد کرده و ممکن است واگرایی را در منطقه تشدید کند. (زارعی و دیگران، ۱۳۹۳: ۷۳۸)

۵-۶- تفاوت در ماهیت رژیم‌های سیاسی از نظر توسعه‌یافتگی سیاسی: دولت‌های منطقه خاورمیانه از نظر نوع رژیم سیاسی موجود دارای تفاوت و گوناگونی زیادی هستند. از پانزده کشور مورد بررسی در این منطقه، پنج کشور عربستان سعودی، امارات متحده عربی، قطر، عمان و بحرین دارای سیستم حکومتی سلطنتی مطلقه^۱ هستند. سیستم حکومتی اردن و کویت، سلطنتی مشروطه^۲ است. حکومت در ایران، جمهوری اسلامی^۳ است. مصر، سوریه و یمن دارای سیستم حکومتی جمهوری ریاستی^۴ هستند. فلسطین به شکل جمهوری نیمه ریاستی^۵ اداره می‌شود. ترکیه، لبنان و عراق دارای سیستم حکومتی جمهوری پارلمانی^۶ هستند. کاملاً مشخص است که تفاوت‌های اساسی وجود دارد. این تفاوت در رژیم‌های سیاسی باعث تفاوت در توسعه یافتگی سیاسی این دولت‌ها می‌شود. بدیهی است که واکنش دولت عربستان سعودی به همگرایی بسیار متفاوت‌تر از واکنش دولت لبنان خواهد بود. قبول همگرایی و ایجاد رویه مشترک در سیاست‌ها برای دولتی با حکومت سلطنتی مطلقه بسیار دشوار است. اما برای دولتی با حکومت پارلمانی قبول شرایط تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری مشترک بسیار آسان‌تر خواهد بود. در واقع به دلیل متعادل نبودن رابطه میان دولت و ملت در خاورمیانه، روندهای جاری تحت تاثیر شدید ویژگی‌های رفتاری نخبگان و الیت^۷ قدرت کشورها قرار دارد. بنابراین یکی از موانع و چالش‌های موجود در مسیر همگرایی در خاورمیانه، همین تفاوت در نوع رژیم‌های سیاسی و توسعه یافتگی سیاسی است.

۶-۶- عدم اعتماد و نگرش‌های متفاوت امنیتی: یکی از ویژگی‌های امنیت در خاورمیانه، ویژگی ساده‌انگارانه آن است چرا که از برداشت‌ها، انگاره‌ها، معانی و هنجارها، ارتباطات فرا-منطقه‌ای و رویه‌های کنشگران این منطقه تاثیر می‌پذیرد و عوامل فکری آن، به اندازه عوامل

^۱. Absolute Monarchy

^۲. Constitutional Monarchy

^۳. Islamic Republic

^۴. Presidential Republic

^۵. Semi-Presidential Republic

^۶. Parliamentary Republic

^۷. elite

مادی یا بیش از آن، مورد توجه و تاکید است. امنیت خاورمیانه، بیش از واقعیت در ذهن ساخته می‌شود یا فرو می‌ریزد. امنیت که در این منطقه، هم متأثر از عوامل مادی و هم عوامل اجتماعی است، بر فهم دولت‌ها از مافعشان اثر می‌گذارد و شکل و ساخت دولت‌ها را تعیین می‌کند. رفتار دولت‌ها در خاورمیانه، به‌طور اساسی، متأثر از فهم آنها از وضع موجود و وضع مطلوب دنیای اطرافشان است. یکی از مهم‌ترین علل دست نیافتن به راه‌حل مناسب برای بحران‌های خاورمیانه، نبود یک تعریف جامع از منافع و وابستگی‌های متقابل منطقه‌ای بوده است. اهداف عنوان شده کشورهای منطقه نیز بسیار متفاوت است. اگر امنیت را هدف عمده کشورهای خاورمیانه فرض کنیم، به این واقعیت نامطلوب دست می‌یابیم که اصطلاح «امنیت خاورمیانه» واژه مشترکی است برای معانی و تعبیر کاملاً متفاوت و متعارضی که همیشه کشورهای خاورمیانه در مورد آن اختلاف دارند. نگرش کشورهای منطقه، نسبت به نیازهای کلیدی منطقه بسیار متفاوت است. اگر چه ایده‌های اساسی امنیت منطقه‌ای مشابه‌اند، اما دیدگاه‌های متفاوت درباره امنیت خاورمیانه، به اشکال مختلف و گاه متضاد، موجب طرح‌ریزی فرمول‌های امنیتی متفاوت شده است. این فرمول‌ها در نهایت، اقدام‌های انفرادی کشورهای منطقه را به واکنش‌های دفاعی تبدیل کرده و موجب سلب امنیت و آرامش سایر کشورهای منطقه شده است.

روگردانی از ارتباط منطقی با بازیگران هم‌جوار و تداوم اختلافات، زمینه‌ساز اتخاذ برخی از رفتارهای تنگ‌نظرانه نیز می‌شود. در چنین فضایی معمولاً شکست یک بازیگر، به معنای پیروزی بازیگر دیگر تعبیر می‌شود. ضمن آنکه موفقیت یک بازیگر باعث ناامنی روانی بازیگران دیگر می‌شود. در واقع در اینجا امنیت با حاصل جمع جبری صفر تعریف می‌شود. شکست صدام و عراق در هر جنگی، به نحوی موجبات رضایت‌مندی کشورهای اطراف را فراهم می‌آورد. ناکامی ایران و در ضعف ماندن این کشور آمال بسیاری از کشورهای منطقه است. در چنین فضایی بسیاری از کشورهای کلیدی منطقه، دغدغه رهبری و سرآمد بودن را نیز دارند. پیشینه تاریخی، قدرت اقتصادی، توانایی ایدئولوژیک و ... به عنوان مستمسک این کشورها برای رسیدن به مرتبه آقایی قرار می‌گیرد. ایجاد حس اعتماد به نفس در ملت خود نسبت به رهبری منطقه‌ای به وسیله برخی از دولت‌ها، از طریق نفی دیگران دنبال می‌شود. در واقع هویت بسیاری از سیاست‌گذاری‌ها در خلق دشمن و یا رقیب منفورتر نهفته است. هرچه دشمن و یا رقیب منفورتر باشد، اعتماد به نفس ملی نیز بیشتر تقویت و بزرگی ملی بیشتر هویدا می‌شود. از سوی دیگر بی‌توجهی به فرآیندهای مثبت و یا کم جلوه دادن آن در کشور-

های دیگر، راهکار دیگری برای حفظ روحیه ملی و بقای رهبری است. با توجه به در اختیار داشتن انحصاری سیاست‌های تبلیغاتی به وسیله دولت، روحیات و اذهان مردم نیز بر طبق خواسته‌های دولتمردان شکل می‌گیرد. (ولی‌پور، ۱۳۸۱: ۳۵۳)

وجه غالب در الگوهای همکاری در منطقه، ویژگی سلبی‌نگری است. نهادها و سازمان‌هایی که در طول دهه‌های گذشته، با انگیزه‌های همکاری و همبستگی در سطح منطقه ایجاد شده‌اند، عموماً برای رفع برخی از تهدیدات پدید آمده‌اند. کار ویژه اغلب این نهادها امنیتی بوده است. ضمن آنکه به مساله امنیت به صورت سنتی، که صرفاً جنبه سلبی دارد، نگرسته می‌شد. این ویژگی ریشه در برداشت بسیاری از کشورهای منطقه نسبت به مساله امنیت داشته است. امنیت تا به حال در نزد این کشورها در «نبود تهدید» تعریف می‌شد. از سوی دیگر، صورت افراطی‌تر این تهدید، عمدتاً در «تهدید نظامی» خلاصه می‌شد. تک‌انگاری در مقوله تهدید، مانع از توجیه عمیق به ابعاد دیگر امنیت، نظیر اقتصاد، سیاست، فرهنگ و ... شده است. شکاف‌های موجود میان دولت و جامعه مدنی در اغلب کشورهای منطقه باعث شده است تا آسیب‌پذیرهای کلان امنیتی در ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به چشم نیایند و اغلب ناامنی‌های داخلی با عینک نظامی‌گری و تصویر صرفاً سنتی از امنیت تحلیل شوند. این شرایط در بعد خارجی نیز باعث شد تا تنها عواملی که مستقیماً امنیت نظامی سرزمین و حکومت را تهدید می‌کنند، مورد توجه قرار گیرند. در بسیاری از کشورهای منطقه به دلیل جدایی منافع هیات حاکمه از منافع ملی، توجه چندانی به موضوعات عامی نظیر توسعه ملی، علایق مذهبی و ناامنی‌های روانی مردم نمی‌شود. (ولی‌پور، ۱۳۸۱: ۳۵۶-۳۵۵)

خاورمیانه از معدود مناطقی است که زیر نفوذ سیاسی، اقتصادی و ژئواکونومیکی بین‌المللی قرار دارد و با توجه به توانمندی‌های بالقوه خود نتوانسته است برای مقابله با محیط خارجی، با استقلال نسبی برخورد کند. دیدگاه‌های متفاوت کشورهای منطقه درباره مسائل آن، فضایی مملو از سوءظن را رواج داده و این امر به سود سیاست‌های اقتصادی و سیاسی کشورهای قدرتمند انجامیده است. به طور کلی می‌توان کشورهای خاورمیانه را به دو دسته تقسیم کرد: کشور-هایی نظیر ایران که خواهان تغییر وضع موجودند یعنی شرایط حاکم بر خاورمیانه را نمی‌ذیرند و معتقدند این سیاست‌ها براساس خواست و مواضع قدرت‌های فرامنطقه‌ای شکل گرفته است؛ و کشورهای نظیر عربستان سعودی که خواهان حفظ وضع موجودند زیرا این کشورها توانایی مدیریت بحران‌های امنیتی داخلی و منطقه‌ای را ندارند بنابراین حضور قدرت‌های

بیگانه را عامل مهم امنیت ملی و منطقه‌ای خود محسوب می‌دارند. به هر صورت، دوستی با یک امپراطوری دور یا نزدیک تا جایی که تبدیل به اسارت و استعمار نگردد، می‌تواند مفید نیز باشد. ولی امان از روزی که این امپراطوری فرو ریزد، همراه آن مانند کشتی در حال غرق شدن همه چیز زیر آب فرو خواهد رفت. کشورهای منطقه باید به سال ۲۰۳۰ و فراتر از آن نیز بیندیشند. همکاری با کشورهای همسایه در سایه سیستمی دموکراتیک و رعایت اصول حقوق بین‌الملل مفیدترین راه رویارویی با چالش‌هایی است که آینده آستن آن می‌باشد و تهدیداتی که به هر صورت در کمین هر کشور و منطقه‌ای است. (نوع پرست، ۱۳۸۷: ۸۳) رویکرد دولت اردوغان و همچنین دولت جمهوری اسلامی ایران در این مورد جلوگیری از نفوذ خارجی و ایجاد ترتیبات امنیتی با حضور خود کشورهای منطقه است و نگرش تقریباً یکسانی به مساله امنیت دارند.

۶-۷- رقابت‌های منطقه‌ای: هم‌اکنون رقابت منطقه‌ای در خاورمیانه به‌طور محسوس در یمن و سوریه قابل مشاهده است. در بحران سوریه دولت‌های منطقه به دو دسته تقسیم شده‌اند. گروهی حامی مخالفان دولت هستند و گروهی حامی دولت بشار اسد. ترکیه، عربستان و قطر زیر چتر حمایتی آمریکا به تجهیز تسلیحاتی و مالی گروه‌های مخالف دولت می‌پردازند. از سوی دیگر دولت ایران در کنار حزب... لبنان و با حمایت روسیه به پشتیبانی و تجهیز دولت اسد مشغولند. البته مصر را نیز بعد از اعلام حمایت ژنرال سیسی از بشار اسد (به نقل از خبرگزاری جمهوری اسلامی مورخه ۱۳۹۵/۹/۳) می‌توان در شمار حامیان دولت سوریه به‌شمار آورد. این بحران و لاینحل ماندن آن یکی از موانع اساسی در مسیر همگرایی خاورمیانه است. بحران یمن نیز در همین شرایط قرار دارد. از سویی اکثریت دولت‌های منطقه عضو ائتلافی به رهبری عربستان سعودی در حمایت از دولت یمن هستند و از سویی دیگر ایران به حمایت از مخالفان دولت می‌پردازد. مشخص است که این بحران نیز مانعی اساسی در مسیر همگرایی خاورمیانه خواهد بود. بحران سیاسی یک ساله لبنان نیز حاصل رقابت دولت‌های منطقه بود. این سه مورد نمونه‌های حال حاضر رقابت‌های منطقه‌ای می‌باشند. در گذشته نیز بحران عراق و مساله خیزش‌های مردمی بحرین محل رقابت‌های منطقه‌ای دولت‌های خاورمیانه بود. یعنی می‌توان گفت این رقابت‌های منطقه‌ای همواره در خاورمیانه موجود بوده‌اند.

از نتایج این‌گونه رقابت‌های منطقه‌ای، رقابت‌های تسلیحاتی است. تجربه تاریخی دو قرن گذشته جهان نشان می‌دهد کشورهای که به دلیل ناامنی و تهدید همسایگان، ناگزیر از انباشت

اسلحه بوده‌اند، نتوانسته‌اند امنیت خود را در طولانی مدت تامین کنند. بنابراین دچار ناامنی بیشتری شده‌اند و در دور مستمر تجمع سلاح گرفتار بوده‌اند و به ناچار خود و کشورهای اطراف را با تهدید روبه‌رو کرده‌اند و زمینه‌های لازم برای جنگ بین خود و همسایگان را فراهم ساخته‌اند. امروزه یکی از عوامل مهمی که موجب بی‌ثباتی منطقه خاورمیانه شده، مساله خریدهای میلیاردی تسلیحات است. کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به دلیل کمبود نیروی انسانی و نداشتن تجربه‌های کافی در عرصه نظامی، قدرت عملیات جنگی بسیار کمی دارند. مساله مسابقات تسلیحاتی، موضوعی بس پیچیده در تامین امنیت ملی کشورهاست. به همان اندازه که وجود تسلیحات برای حفظ حاکمیت کشورها مورد نیاز است، رقابت تسلیحاتی از عوامل مؤثر بی‌اعتمادی، برقرار نشدن امنیت جمعی و نداشتن همگرایی منطقه‌ای است. البته اقدام قدرت‌های بزرگ برای توسعه بی‌اعتمادی بین کشورهای خاورمیانه همواره زمینه‌ساز خریدهای کلان سالانه و افزایش تقاضای جنگ‌افزارهای نظامی کشورهای این منطقه است.

وجود رقابت‌های منطقه‌ای و تنش‌های ناشی از آن، این منطقه را به یک منطقه ناامن و یکی از بازارهای فروش تسلیحات جهانی تبدیل کرده است. ورود بی‌رویه سلاح‌های پیشرفته و فوق پیشرفته، بدون در نظر گرفتن ظرفیت و توان منطقه‌ای، به تحریک و بی‌ثباتی شدید منطقه‌ای دامن زده است. این بی‌ثباتی و ناامنی، سبب شده است که قدرت‌های بیگانه با حضور و اجرای مانورهای نظامی، به بهانه ایجاد صلح و امنیت منطقه، مانع ایجاد هرگونه نظام امنیتی مناسب و جامع شوند. ناهمسویی سیاست‌های منطقه‌ای و ضعف نظامی آن‌ها سبب شده است این کشورها در دنیای غرب، به دنبال تضمین‌های امنیتی بگردند تا با ارائه راه‌حل، مشکل‌های امنیتی منطقه را حل کنند. (زارعی و همکاران، ۱۳۹۳: ۷۴۱)

باید توجه داشت که این مورد یعنی رقابت منطقه‌ای از علل اصلی واگرایی است. اگر به روند همگرایی در اروپا بنگریم، متوجه می‌شویم که خاتمه جنگ سرد سرعت همگرایی در این منطقه را به نحو چشمگیری افزایش داد و موجب گسترش دامنه دولت‌های حاضر در اتحادیه اروپا شد. پس رفع رقابت‌های منطقه‌ای مهم‌ترین گام در رفع موانع همگرایی در خاورمیانه است.

۶-۸- مداخلات خارجی: شاید بتوان گفت یکی از دلایلی که کشورهای منطقه خاورمیانه تاکنون نتوانسته‌اند با اتکا به خود و بدون چشم‌داشت کمک و همکاری از کنشگران فرا-منطقه‌ای، به یک نظام همگرایی منطقه‌ای دست یابند، حضور، ممانعت و مداخله کشورهای فرا-منطقه‌ای است که واگرایی را تشویق و ترغیب و همگرایی با خود را تحسین و تقدیر می‌کنند.

اهمیت منطقه خاورمیانه برای قدرت‌های فرامنطقه‌ای از زمان حضور پرتغالی‌ها تاکنون که آمریکا یک‌ه‌تاز عرصه آن است به‌طور مرتب رو به توسعه و گسترش بوده است. این منطقه، اعتبار خود را از گذشته، از ارتباطات بین‌تمدنی، بین‌دریایی، بین‌منطقه‌ای و بین‌قاره‌ای دریافت می‌کرد و امروز نقشی بین‌المللی و چندوجهی در فرایند توسعه، امنیت و رفاه جهانی ایفا می‌کند. طبیعی است آمریکا و قدرت‌های برتر نمی‌توانند از منطقه‌ای با این ویژگی‌های ممتاز و بی‌بدیل چشم‌پوشی کنند و ناچارند در تامین امنیت آن نقش و نفوذ داشته باشند و کشورهای منطقه را به پیروی از دخالت‌های امنیتی خود فراخوانند. یکی از نگرانی‌هایی که کشورهای قدرتمند دخیل در منافع منطقه خاورمیانه دارند، حرکت این کشورها به سمت ساخت ترتیبات امنیتی مشترک بدون حضور آنهاست. بنابراین این کشورها از چهار دهه گذشته تا کنون تلاش کرده‌اند تا خصومت‌ها و رقابت‌های ناهمگون نظامی در منطقه را تقویت کنند. تجربه نشان داده است که هر زمان که کشورهای منطقه به سمت همگرایی منطقه‌ای و ایجاد یک نظام امنیت مشترک گام برداشته‌اند، کشورهای فرامنطقه‌ای، به اشکال گوناگون کنشگران منطقه‌ای را تحریک می‌کردند تا بتوانند با حمله یا مداخله در امور یا با گشودن باب اختلافات مرزی، شرایط لازم را برای واگرایی و مداخله خود فراهم سازند. این بازی برای ملل منطقه، بی‌حاصل و پرهزینه و نتیجه آن، حضور نیروهای خارجی در منطقه بوده است. برای نمونه آمریکا همواره در جست‌وجوی یک نیروی بازدارنده دفاعی قوی در منطقه بوده است که با حضور آمریکا ترتیب داده شده باشد. باید گفت تا زمانی که کشورهای منطقه امنیت خود را وابسته به قدرت‌های فرامنطقه‌ای می‌دانند و به همسایگان خود بی‌اعتماد هستند، هرگونه ترتیب امنیتی منطقه‌ای خود عامل اختلاف و اقدامات خصمانه بین کشورهای منطقه خواهد بود. امروزه نقش آمریکا در منطقه، تلاش برای جلوگیری از نقش محوری ایران برای همگرایی منطقه‌ای در خاورمیانه است. این کشور در حکم یک عامل بازدارنده خارجی، همواره درصدد القای تفکر ایران خطرناک و هسته‌ای است که می‌خواهد منافع کشورهای منطقه و جهان را به خطر اندازد. مخالفت‌های شدید در خصوص پرونده هسته‌ای ایران نمود بارز این گفتار است.

آمریکایی‌ها دریافته‌اند که برای استیلا برآینده سرمایه‌داری و جلوگیری از چرخش رهبری آن به سوی قطب‌های رقیب، باید نبض‌های اقتصادی جهان از جمله خاورمیانه را در کنترل داشته باشند. مضافاً اینکه آمریکا با در اختیار داشتن چاه‌های نفت و قیمت آن به‌راحتی قادر می‌شود تا تحرکات رقباتی خود را، که بسیار نیازمند به نفت هستند، زیر نظر بگیرد. لذا تسلط

آمریکا و جلوگیری از ظهور هرگونه رقیب یا اتحادیه مشکل‌ساز در این منطقه، مساله حیاتی برای آمریکا است، زیرا پیدایش چنین وضعیتی به اعتقاد رهبران آمریکا به مثابه تهدید رهبری این کشور و جایگزینی رقبا به شمار می‌آید. اشغال نظامی عراق توسط آمریکا و انگلیس به بهانه مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی و مبارزه با تروریسم در جهت تسلط کامل بر منافع نفتی قابل تفسیر می‌باشد. از دیگر اهداف آمریکا در منطقه جلوگیری از ظهور قدرت منطقه‌ای است. آمریکا با جلوگیری از ظهور قدرت برتر منطقه‌ای، حضور خود را به عنوان حافظ امنیت در خلیج فارس توجیه می‌کند. آمریکا برای رسیدن به این مقصود براساس مقتضیات زمانی، استراتژی‌های متفاوتی را در پیش گرفته است. آمریکا در دهه ۸۰ سعی در ایجاد توازن میان ایران و عراق کرد و سپس با تهاجم عراق به کویت توازن منطقه‌ای شکست خورد. پس از آن آمریکا در قالب نظام امنیتی تک‌قطبی در منطقه خلیج فارس، استراتژی‌های زیر را پیگیری می‌کند که همگی به زبان همگرایی منطقه است:

- اختصاص نقش استراتژیک برای اسرائیل و خارج کردن این رژیم از انزوا در بین کشورهای منطقه

- جلوگیری از پیدایش و رشد دولت‌ها و رژیم‌های مستقل و ملی

- تبدیل رژیم‌های این منطقه به انبار اسلحه و ممانعت از فروش سلاح‌های سایر کشورها و

تبدیل منطقه به باشگاه اختصاصی خود جهت کنترل نبض رهبری

- حفظ دولت‌های عرب و موجودیت رژیم‌های فعلی به هر قیمتی که باشد. رؤسای جمهوری آمریکا در این راستا، همواره مدافع ساختارهای حکومتی در کشورهای عرب منطقه بوده و از طریق حضور نظامی و قراردادهای نظامی، مخالف تغییر وضع موجود بوده‌اند.

آمریکا در حکم یک عامل فرامنطقه‌ای برای تحقق اهداف خود در منطقه، همواره از اختلافات درونی کشورهای منطقه بهره برده است. آمریکا برای جامه عمل پوشاندن به الگوی امنیت دلخواه خود تلاش کرده است با تبلیغات وسیعی در زمینه تهدیدات امنیتی ایران، کشورهای خاورمیانه را زیر رهبری مستقیم خود نگه دارد و در سیاست‌های منطقه‌ای، ایران را در حاشیه قرار دهد. معرفی ایران به عنوان تهدیدی برجسته و بلندمدت بر ضد امنیت سایر کشورهای خاورمیانه با توجه به ضعف داخلی و احساس ناامنی و بی‌اعتمادی آن کشورها، آنها را از لحاظ امنیتی کاملاً به آمریکا وابسته کرده است. آمریکا در حال حاضر با استفاده از نوع روابط کنونی خود با ایران و دامن زدن به احساس ناامنی کشورهای منطقه، علاوه بر توجیه حضور دائمی خود

در منطقه با کنار گذاردن ایران از ترتیبات امنیتی، به بستن پیمان‌های امنیتی دو جانبه با کشورهای منطقه دست زده است. چنین ساختار امنیتی، بیش از هر چیز به منظور حفظ و تضمین اهداف و منافع حیاتی آمریکا طراحی گردیده و تضمین کننده کامل امنیت منطقه نیست. (نصوحیان، ۱۳۸۶: ۱۵۵-۱۵۴) اصولاً برقراری صلح یا صلح دموکراتیک به نظر نمی‌رسد که در دستور کار آمریکا تا پایان آخرین قطره نفت منطقه باشد. (نوع‌پرست، ۱۳۸۷: ۷۵)

۷- فرصت‌های موجود بین دولت‌های خاورمیانه برای رسیدن به همگرایی

۷-۱- دین اسلام: به عنوان یک اصل کلی می‌توان گفت همه کشورهای مناطق موفق که تاکنون در عرصه جغرافیای سیاسی جهان نقش‌افزین بوده‌اند، ویژگی‌ها و ارزش‌های فرهنگی مشترکی به عنوان زیربنای ساخت نظام منطقه‌ای داشته‌اند. اتحادیه اروپا، آسه‌آن، مرکوسور و ... از این گروهند. در منطقه خاورمیانه نیز دین اسلام و ارزش‌های مشترک آن می‌تواند چنین نقشی را ایفا کند و در ایجاد نظام منطقه‌ای، تأثیری مهم و پایدار داشته باشد؛ مشروط بر اینکه دولتمردان منطقه در اصول مشترک و وحدت بخش به تفاهم برسند و از عوامل تفرقه‌انگیز که ممکن است در همه فرهنگ‌های منطقه‌ای مشترک وجود داشته باشد، بپرهیزند. اسلام به عنوان یک نظام اعتقادی، مدعی ارائه راه نجات و رستگاری بشریت است و برنامه‌ای کامل برای اداره جامعه بشری دارد. بطور کلی اسلام، دینی اجتماعی است. وجود یک جهان-بینی مشترک در میان همه کشورهای خاورمیانه که اختلافات قومی، قبیله‌ای، نژادی و حتی جغرافیایی را به رسمیت نمی‌شناسد و بحث امت را پیش می‌کشد، می‌تواند اساسی‌ترین و پایدارترین عامل وحدت و همگرایی باشد. هرچند که تفسیر و قرائت این کشورها، به‌ویژه ایران و عربستان از مفاهیم دین اسلام، گاه متفاوت است اما در عمل شیعیان و سنی‌ها با مفاهیم وحدت بخش اسلام، به صورتی مسالمت آمیز در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. (زارعی و همکاران، ۱۳۹۳: ۷۴۸)

ظهور اندیشه همگرایی براساس عامل دین در تاریخ جدید کشورهای اسلامی را باید در شکل‌گیری سازمان کنفرانس اسلامی^۱ (با نام جدید سازمان همکاری اسلامی^۲) جستجو کرد. این سازمان که اکنون بیش از پنجاه و پنج عضو دارد در سال ۱۹۶۹ به دنبال آتش‌سوزی مسجدالاقصی تشکیل شد که نخستین جلسه آن در شهر رباط پایتخت مراکش بود. زمان

^۱. Organisation of the Islamic Conference

^۲. Organisation of Islamic Cooperation

شکل‌گیری این سازمان پس از آتش‌سوزی مسجدالاقصی، بیانگر غلبه جنبه‌های دینی آن است. در عین حال تمایل به پیروی از ارزش‌های مشترک، تداوم تاثیرپذیری آن بر روند تحولات پیش رو را تثبیت خواهد کرد. این امر در صورت غلبه بر اختلافات سیاسی نقش پیروز - مندانه‌ای در نظام جهانی به دست خواهد آورد و اسلام را به عنوان عاملی قوی برای وحدت منافع، روند همکاری و مشورت متقابل میان کشورهای عضو معرفی خواهد کرد. از آنجایی که تمام کشورهای منطقه خاورمیانه عضو کنفرانس هستند، می‌توان از عامل دین به عنوان یک عامل وحدت‌بخش در منطقه، نام برد. (احمدی پور و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۰۳-۱۰۲)

گفت‌وگوی نخبگان، دست برداشتن از ادعاهای برتری‌جویانه در مقابل یکدیگر، اعتقاد به هم، کنار گذاشتن سوءظن‌ها، خود را مسلمان‌تر از دیگری ندانستن، پرهیز از هرگونه اقدامی که شائبه فرقه‌گرایی را تقویت کند، احترام به اقلیت‌های شیعه و سنی و در یک کلام، پذیرفتن تساوی با هم، گام‌های بلندی است که این کشورها می‌توانند برای وحدت بر مبنای دین بردارند. بنابراین با توجه به این عامل برجسته و الهام‌بخش، دولت‌های مذکور باید سیاست‌های خود را بر اساس مفاهیم وحدت‌بخش تنظیم کنند و از سیاست‌های تفرقه‌انگیز در روابط پیش رو بپرهیزند.

۷-۲- تسلط بر منابع نفت و گاز و موقعیت‌های استراتژیک: مکان‌ها و فضاها دارای محتوا و

موقعیتی هستند که مرکب از عناصر و ساخت‌های طبیعی و انسانی بوده و این عناصر و ساخت‌ها در تعامل نظام‌یافته با یکدیگر، ساختار و سیستم جغرافیایی مکان و فضا را شکل می‌دهند. هر کدام از عناصر مزبور به‌طور جداگانه و نیز در یک الگوی تعاملی و جمعی دارای کارکرد بوده و در محیط جغرافیایی و متناسب با نیاز انسان‌ها نقش‌آفرینی می‌کنند. پتانسیل نقش‌آفرینی و کارکردی عناصر و ساخت‌های مکانی و فضایی در راستای تامین نیازهای انسانی، پتانسیل ارزشی مکانی و فضایی را در راستای تامین خواسته‌ها و نیازهای خود پدید می‌آورد و اقدام و حرکت و رفتارهای رقابتی یا همکاری را در بازیگران سبب می‌شود. کشورهای خاورمیانه با تسلط بر تنگه‌های استراتژیک بسفر و داردانل، سوئز، باب‌المندب و هرمز از موقعیت برجسته‌ای جهت تاثیرگذاری بر تحولات جهانی برخوردارند. در هارتلند^۱ انرژی جهانی، تنگه هرمز که ایران را از شبه‌جزیره عربستان جدا نموده و با خلیج فارس و دریای عمان مرتبط می‌سازد به مثابه دروازه دریایی بخش اعظم ذخایر نفت جهان، از اهمیت استراتژیک برخوردار است. کانال سوئز و کل شبه‌جزیره سینا دومین گذرگاه آبی در شرق مدیترانه محسوب می‌شود. تنگه

^۱.Heartland

باب‌المنذب، نقطه کنترل دریایی بسیار بااهمیتی است این تنگه در محل تلاقی دریای سرخ و خلیج عدن واقع شده که باریک‌ترین قسمت آن ۱۵ مایل طول دارد و از شاخ آفریقا تا بخش جنوبی شبه‌جزیره عربستان امتداد یافته است. می‌توان گفت که اگر کانال سوئز دروازه اصلی اروپا و شبه‌قاره هند به شمار می‌رود، باب‌المنذب دومین دروازه بزرگ دریایی است. کشورهای خاورمیانه به‌ویژه در حوزه خلیج فارس تقریباً دو سوم ذخایر اثبات شده نفت و یک سوم گاز طبیعی جهان را در اختیار دارند. با اضافه کردن ذخایر برآورد شده دریای خزر نیز به این ارقام، درصد نسبی این ذخایر به ۷۰ درصد برای نفت و ۴۰ درصد برای گاز طبیعی می‌رسد. بدین ترتیب بیضی انرژی خلیج فارس - دریای خزر یکی از مهم‌ترین واقعیت‌های ژئواستراتژیک خواهد بود که کشورهای خاورمیانه در اختیار خواهند داشت. چنانچه مناطق ژئواستراتژیک خاورمیانه را با منافع استراتژیک موجود در این منطقه در نظر بگیریم، جایگاه کشورهای منطقه نمود بیشتری خواهد داشت و این عوامل می‌توانند به عنوان عوامل جغرافیایی مؤثر در فرایند همگرایی کشورهای خاورمیانه محسوب شوند. (احمدی‌پور و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۰۴-۱۰۳)

۸- نتیجه‌گیری و ارائه راهکار

شاید بتوان گفت کلید درب اول برای ورود به همگرایی در خاورمیانه، روابط مطلوب اقتصادی باشد. طبق تعریفی که «هاس» از مفهوم «سرریزی» ارائه می‌کند، اقتصاد نقش مایع اولیه در درون لیوان همگرایی است. منطقه خاورمیانه به نوعی دارای دو گروه مشخص است. گروهی به رهبری عربستان، اتحادی اقتصادی با حضور شش کشور حوزه جنوبی خلیج فارس (البته فعلاً به استثنای قطر)، مصر، اردن، بخشی از لبنان و بخشی از یمن را تشکیل داده‌اند. گروه دوم به رهبری ایران و با حضور عراق، سوریه، بخشی از یمن و بخشی از لبنان تشکیل شده است. حلقه رابط این دو گروه که روابط مطلوبی با هر دو طرف دارد، ترکیه است. بهبود روابط اقتصادی باعث حضور اتباع کشورهای مختلف در خاک همدیگر خواهد بود. این حضور باعث سرریز روابط اقتصادی به روابط فرهنگی خواهد شد. از سویی ایران و ترکیه دارای ویژگی منحصر به فرد دیگری در منطقه هستند و آن اینکه کلیه کشورهای خاورمیانه در حافظه تاریخی خود زیر پرچم یکی از این دو دولت بوده‌اند. همین باعث نفوذ فرهنگ این دو کشور در سایر کشورهای خاورمیانه شده است. این تاثیر یک جانبه نبوده و سایر کشورهای منطقه نیز که همگی عرب

زبان و دارای فرهنگ تقریباً مشترک هستند نیز بر این دو کشور تاثیر گذاشته‌اند و دین مشترک موجود در منطقه یعنی اسلام ستون اصلی همکاری‌های فرهنگی منطقه‌ای می‌تواند باشد. ترکیه و ایران به عنوان کشورهای پیشرو در داشتن دانشگاه‌های جامع می‌توانند از این ظرفیت برای جذب دانشجویان از کشورهای منطقه اقدام نمایند. البته ترکیه در این مورد چندین گام جلوتر از ایران در حرکت است. به‌طور کلی ایران و ترکیه می‌توانند پل ارتباطی فرهنگی بین دولت‌های منطقه باشند.

همان‌گونه که در ابتدای نتیجه‌گیری عنوان شد، کشورهای خاورمیانه به دو گروه عمده اقتصادی تقسیم شده‌اند. همین تقسیم‌بندی به نوعی دیگر به مسائل سیاسی نیز قابل تعمیم است. گروهی به رهبری عربستان، اتحادی سیاسی با حضور شش کشور حوزه جنوبی خلیج فارس (البته فعلاً به استثنای قطر)، مصر، اردن، بخشی از لبنان و بخشی از یمن را تشکیل داده‌اند. گروه دوم به رهبری ایران و با حضور عراق، سوریه، بخشی از یمن و بخشی از لبنان تشکیل شده است. حلقه رابط این دو گروه که روابط مطلوبی با هر دو طرف دارد، ترکیه است. ترکیه می‌تواند نقش میانجی را بین این دو گروه و یا به نوعی بین دو کشور ایران و عربستان بازی کند. به هر حال آنچه ترکیه می‌تواند انجام دهد، تلطیف روابط ایران و عربستان است. ترکیه می‌تواند از حساسیت دول عرب گروه اول نسبت به ایران بکاهد و اطلاعات صحیح‌تری از مقاصد ایران برای عربستان تشریح نماید.

بنابراین روند همگرایی براساس نظریه نوکارکردگرایی در خاورمیانه قابل اجراست. گام اول در بعد اقتصادی با محوریت دولت ترکیه، گام دوم بعد علمی و فرهنگی با محوریت ایران و ترکیه و گام سوم و نهایی که تحت تاثیر دو گام قبلی قرار دارد، بعد سیاسی است که حول محور ایران، ترکیه و عربستان سعودی خواهد بود.

منابع فارسی کتب

- بلامی، الکس. جی (۱۳۸۶). **جوامع امن و همسایگان: دژهای منطقه‌ای یا همگرایان جهانی؟**، ترجمه محمود یزدان‌فام و پریسا کریمی‌نیا، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی
- جیمز دوئرتی، رابرت فالتزگراف (۱۳۸۸)، **نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل**، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب، تهران، نشر قومس
- محمدجواد ظریف، سیدمحمدکاظم سجادیپور (۱۳۸۷)، **دیپلماسی چندجانبه**، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶)، **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، تهران، انتشارات سمت

مقالات

- بهادر زارعی و دیگران (۱۳۹۳)، **فرصت‌ها و چالش‌های همگرایی منطقه‌ای در خلیج فارس**، پژوهش‌های جغرافیای انسانی، (۹۰)
- زهرا احمدی پور و دیگران (۱۳۸۹)، **تحلیل ژئوپلیتیکی فرصت‌ها و چالش‌های همگرایی در منطقه غرب آسیا**، جغرافیا و برنامه‌ریزی منطقه‌ای، (۱) ۱
- نصحیان، محمدمهدی (۱۳۸۶)، **موانع همگرایی و ثبات در منطقه خلیج فارس**، ره‌آورد سیاسی، (۱۷) ۵
- نوع‌پرست، زهرا (۱۳۸۷)، **چشم‌انداز همگرایی در خلیج فارس**، اطلاعات سیاسی اقتصادی
- ولی‌پور رزومی، سیدحسین (۱۳۸۱)، **موانع ذهنی و روانی همگرایی در خاورمیانه**، راهبرد، (۲۶) ۷

English Resources

Book

- Coman, Ramona & Jean Frederic Morin (2016). **Political Science in Motion**, Bruxelles, Editions de I Universite de Bruxelles

Articles

- Fye, Abdoulie & Akuru Muluh Senghor (2015), **Regional Integration and Democracy in Africa**, American Scientific Research Journal for Engineering, Technology, and Sciences (ASRJETS), (1) 12